

## سیر تاریخی نهضت فلسفی در اسلام

تعلیمات صریح و روشن اسلام، دسترسی مردم بمنبع وحی، اقتدار کالی پیامبر، شور و شوق مسلمانان در انتشار اسلام، و انحصار جامعه اسلامی بمنصرف عرب همه اینها از عواملی بود که نمیگذاشت اختلاف نظری در اعتقادات بوجود آید، و اگر هم در موردی مشکلی پیش می آمد صاحب شریعت با آسانی آنرا حل می نمود، بعلاوه که کلیه نظریات آنحضرت متبّع و اوامرش لازم الاجراء بود، و کسی را حق نافرمانی نبوده است.

اما همینکه پیشوای اسلام در گذشت، روح کنجکامی و پرسش و پژوهش بین مسلمانان بیدار شد، و در فهم حقایق قرآن، دقت بیشتری مبذول داشتند، و برخورد فکری آنان بامانت‌های مختلف موجب ظهور و بروز جنبش عقلی فوق-العاده‌ای در اسلام گردید (۱).

در آغاز، این نهضتها بصورت مدارس کلامی در اواخر قرن اول و اوائل قرن دوم هجری جاوه کرد، و مشهورترین مدرسه‌ای که در حوزة اسلامی براهین و ادله عقلی را در عقائد دینی وارد ساخت، قدریه- پیروان «غیلان دمشقی» مقتول در نیمه اول قرن دوم هجری و «معبدهنی» مقتول بسال ۸۰هـ، و- جبریه- پیروان «جهم بن صفوان» مقتول بسال ۱۲۸ هـ و جعد بن درهم مقتول بسال ۱۲۶ هـ بوده‌اند. هر دو دسته در اصول آراء خود، راه افراط را پیش گرفتند، بدین معنی که قدریه بکلی قدرت الهی را نفی کردند، چنانچه بغدادی و شهرستانی و اسفرائینی و ابن حزم (۲) از جهنی روایت کنند که گفت: تقدیری در کار نیست بلکه اعمال را آدمی

باختیار خود بجای می‌آورد و قضاء الهی هیچگونه دخالتی در آن ندارد .

متقابلاً، جبریه، سلب اختیار از انسان کرده و آنقدر در این عقیده افراط کردند که فرقی میان اعمال انسانِ مدرکِ عاقل و جمادِ بدون عقل و اندیشه نگذاشتند، چنانچه «جهم بن صفوان» که خود یکی از پیشوایان جبریه است معتقد بود که انسان در کارهایش مجبور است و هیچگونه قدرت و اختیار و آزادی ندارد، هیچ عملی از آدمی سرزنند مگر باراده خداوند، و هر فعلیکه بفر خدا نسبت داده شود مجازی است، مانند اینکه میگویند: دیوار افتاد، و آسیاب دور زد و نظائر اینها، در صورتیکه نه دیوار میتواند باراده خود سقوط کند و نه آسیاب قادر است که بمیل خویش بگردد (۳). طولی نکشید که این دو مدرسه رو بضعف نهاد و سقوط این دو فرقه‌ای که اساس تعلیماتشان بر پایه افراط نهاده شده بود امری طبیعی بنظر میرسد .

بر پایه‌های ویران شده مدرسه قدریه پرچمی تازه افراشته شد و پیروانش در صدد برآمدند تا عنصر افراطِ قدریه‌ای که قائل بحریت مطلق و اختیار تام و تمکن انسان از خلق فعل بودند دور سازند، و در این نظریه تعدیلی بوجود آورند. این دسته همانهایی هستند که بعدها بنام معتزله مشهور گردیدند و در نهضت علمی و فلسفی اسلامی سهم بزرگی بعهده داشتند، با اینکه گاهگاهی نقطه‌های ابهام و نقائصی در افکارشان دیده میشد در عین حال دارای روشی متوازن و منسجم منطقی و عقایی بودند .

معتزله نخستین کسانی بودند که در صدد برآمدند تا برای دین ، فلسفه صحیحی پیدا کنند و بدین منظور قواعد کلی وضع کردند و تمام عقائد اسلامی خود را بر پایه و اساس همان قواعد استوار ساختند .

توجه کامل بتاریخ علم کلام اسلامی این نکته را معلوم خواهد داشت که ، مدرسه‌های کلامی بعدی از قبیل اشاعره، باتفیرات مختصری از همان اسلوب و روش معتزله پیروی کردند .

این نکته را هم باید تذکر داد که رجال معتزله از خطر طوفان فکری که در اسلام بوجود آمده بود تاحدی برکنار بودند، زیرا در میدان نهضت فکری بطور طبیعی و آرام گام می‌نهادند، و جز در موارد کمی که افراط کردند بیشتر به ادله عقلی تکیه میکردند، تا آنجا که عقل و ادله عقلی را مهمترین شاهد برای اثبات مباحث اعتقادی و مذهبی دانسته و در ارزش و اهمیت آن مبالغه کردند. کلام «جاحظ» (م ۲۵۵ هـ) که یکی از دانشمندان معروف و از شیوخ معتزله است بخوبی صدق این مدعی را ثابت میکند، آنجا که گوید: «حکم قاطع را ذهن صادر می‌سازد و روش صحیح را تنها عقل اتخاذ می‌کند» (۴). و در جای دیگر گوید: «استنتاج عقلی است که متفکرین را شربت گوارای یقین می‌نوشاند و بکمال اطمینان و قضایای صحیح رهنمون می‌سازد» (۵).

چنانکه ملاحظه گردید، جاحظ نقطه اتکاء خود و انسان را عقل میدانند و بس، و همین امر موجب گردید که حربه‌ای بدست مخالفین آید و بر معتزله خورده‌گیرها کنند و نسبت کفر و زندقه بآنها دهند.

مخالفین معتزله در اکثر تألیفات خود آنها را در ردیف فلاسفه عقلی، آنها که تمام نظریات صحیح و سقیم خود را غالب و حاکم بر دین میدانستند و شریعت عقل را جایگزین شریعت وحی می‌ساختند، قرار دادند، از جمله شهرستانی است که وقتی از «ابوعلی جبائی» (م ۳۰۳ هـ) و ابوهاشم جبائی (م ۳۲۱ هـ) سخن می‌گوید، چنین اظهار می‌دارد: «شریعتی عقلی اثبات کنند و شریعتی نبوی که راجح میدانند شریعت نبوی را بآنچه عقل باو نمیتواند رسید...» (۶)

در هر حال، نتیجه این اعتماد زیاد بعقل، معتزله را از روش فقها و محدثین دوز ساخت (۶) و بآنها نسبت جهل دادند و آنان را - حشویه - نامیدند و کذابشان خواندند (۷).

این جاحظ است که درباره جمهور محدثین گوید: «یکنفر میان فقهاء پیدا نمیشود که تأویل هر حدیثی را بفهمد و بداند که بظاهر کدام حدیث نمیتوان عمل کرد و باید آنرا تأویل نمود». لذا می‌گوئیم: اگر متکلمین نبودند اغلب مردم از بین

میرفتند و اگر معتزله نبودند متکلمین هلاک میشدند (۸) .

همین جا حذاست که در جای دیگر بر محدثین خرده گرفته و گوید: بزرگان حکماء آنها که دارای قدرت فکری و اکتشاف و اختراع هستند از صاحبان حافظه قوی نفرت دارند، زیرا آنها بحافظه اعتماد میکنند و حافظه هم میدان نمیدهد که عقل به تشخیص و تحقیق خود ادامه دهد، بزرگان گویند: حافظه دشمن ذهن است، و کسیکه بحافظه اعتماد دارد مقلدی بیش نیست (۹) .

خلاصه، معتزله بدین نحو که ذکر شد روزگاری از عقل پیروی کردند و در این نظریه افراط نمودند و همین امر خود یکی از انحرافاتشان بود و سرانجام موجب انقراض و زوالشان گردید و مدارس کلامی دیگری روی کار آمدند و بفکر افتادند که تندرویه‌های معتزله را کنار زنند، تا اینکه روش متوسطی روی کار آمد که عهده‌دار توازن میان عقل و نص گردید، لکن بیشتر مناقشات این عده ناظر بحواشی فکر اسلامی بود نه خود عقل .

میراث معتزله یعنی فکر مقدس شمردن عقل را گروهی دیگر از متفکرین اسلامی گرفتند. که فلاسفه باشند. اینها بودند که تمایل عقلی صرف داشتند و عموماً بنصوص و منقولات توجهی نمی‌کردند و ملتزم بقبول آنها نبودند، مگر در موارد کمی. در هر حال بنای باشکوه نهضت فلسفی که پایه آنرا معتزله نهادند بدست فلاسفه اسلامی از قبیل: الکندی (م حدود ۲۵۸ هـ) فارابی (م ۳۳۹ هـ) ابن سینا (م ۴۲۸ هـ) ابن رشد (م ۵۹۵ هـ) و نظایر اینها تکمیل شد و باوج ارتقاء خود رسید .

مورخین اسلامی اینجا نهضت فلسفی صرف را از روش کلامی معتدل جدا کرده و گویند: در عالم کلام، قواعد و قوانین اسلام بحث میشود و در فلسفه اگر از الهیات هم گفتگو میکند باز در حدود عقل و خرد است، (۱۰) خالی از هر گونه قیدی. فلاسفه بچیزی غیر عقل توجه ندارند و آنچه را عقل بپذیرد همانرا قبول دارند و غیر آنرا نخواهند پذیرفت، و هنگامی که عقل بموضوعی حکم کرد فیلسوف اسلامی بنصوص قرآن مراجعه میکند، اگر قرآن را موافق با حکومت عقل یافت که آنرا قبول خواهد کرد و الا از ظاهر آیه مربوطه پا فراتر نهاده آنرا بنحوی تأویل و توجیه میکند

که بانیجه‌ای که عقل حکم کرده موافق درآید (۱۱) .

اتخاذ این روش، موجب گردید تا همانطوریکه در گذشته فقها و محدثین ، مخالف سرسخت معتزله بودند ازین پس، متکلمین اسلامی دشمنان فلاسفه عقلی شدند و روش آنها را خطر بزرگی دانستند که بنیان عقاید اسلامی را تهدید بفسا میکند .

این را هم نمیتوان انکار کرد که جنبش فکری فلاسفه اسلامی در خصوص توفیق دادن میان حقایق اسلامی و فکر یونانی بالآخر رواج فاسفه ارسطویی ، عاملی بود که با سادگی و ظرافتی که داشت ، فاسفه یونانی و اصولی را که مخالف نظریه اسلامی بود تقویت می کرد .

یکی از نویسندگان اخیر در این خصوص گوید: فلسفه یونانی در دوره شدت فکر بت پرستی آمیخته با اساطیر، ریشه گرفته و این فلسفه از آن دو، مایه گرفته، بنا براین، وفق دادن میان فلسفه یونانی و فکر اسلامی کاری بیهوده است، زیرا تعالیم عالیة اسلامی بر اساس توحید خالص استوار گردیده است (۱۲) .

متکلمین اسلامی نیز این نکته را بخوبی، درک کرده بودند و همین احساس آنها را بر آن داشت تا بفلسفه و روش فلسفی مشاء حمله کردند (۱۳) .

قبل از اینکه «غزالی» (م ۵۰۵ هـ) عهده دار مبارزه با فلاسفه گردد، رؤسای معتزله از قبیل علاف (م ۲۲۶)، نظام (م ۲۳۱ هـ) ، کعبی (م ۳۱۹)، نوبختی (زنده بسال ۱۵۸ هـ) بمنطق و فلسفه طبیعی ارسطو اعتراض کردند، و بعد از آنها متکلمین اشعری از جمله: باقلانی (م ۴۰۳ هـ) جوینی (م ۴۷۱ هـ)، بغدادی (م ۴۲۹ هـ) و شهرستانی کار معتزله را در این زمینه تعقیب کردند . البته سرآمد همه اینها در پیکار با فلاسفه غزالی بود که دلایل از دیگران بیشتر و شمشیرش بر علیه فلاسفه از پیشینیان تیزتر و قدرت و استقامتش در این میدان زیادتر بود و جنبه های قوی و محکم اعتراضاتش او را بر حریفان غالب ساخت، و اذهان مردم را آماده پذیرش حملات افرادی از قبیل «ابن صلاح شهرزوری» بر علیه فلاسفه ساخت (۱۴) .

غزالی بمسائل الهی فلسفه مشاء آنچنان ضربه ای وارد ساخت که از آن پس

دیگر نتوانست جبران آن شکست را بنماید و برای همیشه فلسفه مشاء آن ارزش و استقلال خود را از دست داد. یکی از مهمترین و مشهورترین کتب غزالی در این زمینه کتاب «تهافت الفلاسفه» است، شک نیست که این کتاب از مهمترین کتب فلسفی قرون وسطی بشمار میرود و غزالی آنرا درسین کمال تألیف کرده، لذا بسیار دقیق و عمیق و با شیوه‌ای پخته که حاکی از تسلط کامل اوست بر فلسفه نگاشته است، اصول و قواعدی که متذکر میشود، بسیار محکم و اعتراضاتی که بر فلسفه وارد می‌سازد در کمال اتقان بیان شده، و با روشی ماهرانه، مسائلی را که قابل خدشه است ذکر کرده و بخوبی پرده‌از روی آنها برداشته، آنگاه بطور حادی انتقاد نموده است.

خلاصه غزالی بسیاری از مشکلات فلسفی دینی اسلامی و یا مسیحی را گردآوری نموده و کلیه آنها را در بیست مسئله خلاصه کرده، سپس يك آنها را مورد مناقشه قرار داده است. پیداست که جمع‌آوری و انتخاب این نوع مطالب و پژوهش و تحقیق و مناقشه و انتقاد باین نحو، خود روشی تازه بود که غزالی پیش گرفته بود (۱۵). غزالی قبل از آنکه به نقد و انتقاد فلسفه مشاء پردازد، درصدد برآمد که مسائل عمده‌ای که در اسلام رواج یافته و خیلی جلوه کرده، خود بفهمد و بدقائق و خصوصیات آنها پی ببرد و از موضوع و روش آن بخوبی آگاه گردد، چنانکه خود گوید: «یقین داشتم که رد کردن هر مذهب پیش از پی بردن بکنه آن و آگاهی از حقیقتش کورکورانه تیری بتاریکی انداختن است. لذا با جد و جهد بتحصیل فاسفه شتافتم از طریق مطالعه بدون کمک از استاد، بتحقیق کتب و نوشته‌های مربوط پرداخته در اوقات بیکاری و بعد از تدریس و تألیف‌هایی که داشتم از همین طریق خداوند مرا کمک کرد و در ظرف مدتی کمتر از دو سال بتمام رموز و اسرار فلسفه آگاه شدم، آنگاه نزدیک یکسال در این مسائل بتفکر پرداختم و پیوسته آنها را بررسی و تحقیق میکردم، تا اینکه بتخیلات و خدعه و تلبیساتش پی‌بردم بطوری که جای تردیدی برایم باقی نگذاشت (۱۶).

بدین منظور بود که غزالی کتاب «مقاصد الفلاسفه» را تألیف کرد، و در مقدمه

آن، علت نوشتن این کتاب را چنین می‌نویسد: «خواستم اشتباهات و تناقض-گویهائی را که فلاسفه گفته‌اند بازگو سازم، قبل از بیان مقصود سخنی کوتاه از آراء و مقاصد آنان را در علوم منطق و طبیعی و الهی بطور خلاصه بیان کنم بدون هیچگونه اظهار نظر شخصی و یا رد و ایرادی، اکنون یادآور می‌شوم که علوم آنها به چهار دسته تقسیم می‌شود:

- ۱- ریاضیات .
- ۲- منطقیات .
- ۳- طبیعیات .
- ۴- الهیات .

ریاضیات، ناظر بحساب و هندسه است، و در قوانین حساب و هندسه هم چیزی که مخالف عقل و یا قابل انکار باشد وجود ندارد، بنابراین داعی نداریم که بحثی از آن میان آوریم .

در خصوص منطقیات، آراء فلاسفه صحیح است و کمتر اشتباه در آنها دیده می‌شود و اختلاف نظر آنها با اهل حق اصطلاحی است نه معنوی و حقیقی .

در مباحث طبیعی، فلاسفه حق و باطل، درست و نادرست را بهم آمیخته‌اند بطوریکه نمیتوان گفت که آیا حق با آنان است یا بامای، و ما در کتاب تهافت الفلاسفه توضیح آنرا بطور تفصیل خواهیم داد و عقیده صحیح را بیان خواهیم داشت .

اکثر آراء الهی فلاسفه جز در چند مورد، بقیه خلاف واقع است (۱۷) .

غزالی بدین نحو عقائد فلاسفه را شرح میدهد، آنگاه بذکر برخی از کلمات و مسائل که بنظر او متناقض است پرداخته و خود را نخستین کسی میدانند که در میدان مبارزه با فلاسفه قدم نهاده است، چنانکه گوید: «هیچیک از علمای اسلام را ندیدم که دامن بکمر زند و بدین مهم همت گمارد در کتابهای متکلمین هم که مخالف آنها بودند جز يك مشت کلمات پیچیده و بظاهر متناقض چیز دیگری وجود ندارد» (۱۸) .

نتیجه اینکه عامل و محرك اصلی غزالی برای تألیف این دو کتاب بزرگ یعنی

«تهافت الفلاسفه» و «مقاصد الفلاسفه» تعیین نقطه‌های ضعف فلاسفه نبوده، بلکه منظورش بیان آن قسمت از کلمات فلاسفه است که در نزد غزالی با مبادی دین مقدس اسلام و اصول عقائد مذهب تعارض دارد (۱۹).  
 در آغاز کتاب «تهافت الفلاسفه» به تفصیل بهمین مطالب اشاره میکند و گوید: «طایفه‌ای را می‌بینم که خود را زیرک و باهوش میدانند و خویشان را از دیگران برتر دانسته و در عین حال ب برخی از دستورات اسلام توجه ندارند و شعائر دینی را تحقیر میکنند...» آنگاه می‌گوید: علت بی بندوباری جهال هم تقلید کورکورانه است که از بدعت‌گذاران میکنند و بدون تأمل و فکر شیفته‌آراء اشخاصی همچون سقراط (م ۳۹۹ ق م) بقراط (۴۶۰ ق م) افلاطون (م ۳۴۷ ق م) ارسطو (م ۱۳۲۲ ق م) و نظائر آنها می‌شوند (۲۰).

غزالی پس از تمهید این مقدمه بذکر آن دسته از آراء فلاسفه که با روح اسلام مخالف است پرداخته و می‌گوید: بازگشت تمام انحرافات فلاسفه، بیست اصل و مسئله اساسی است که با سه اصل از آن اصول کفرشان ثابت میشود و بقیه را باید بدعتی دانست که بوسیله آنها در حوزه اسلامی رائج گشته و کتاب تهافت را بهمین منظور و بجهت پاسخ گفتن باین مسائل نوشته‌ام، اما آن سه مسئله‌ای که فلاسفه با آراء کافه مسلمین مخالفت کردند عبارتست از:

۱- فلاسفه معتقدند که معاد جسمانی نیست و ثواب و عقاب مخصوص ارواح مجرده است.

۲- دیگر اینکه آنها عقیده دارند حقتعالی علم به کلیات دارد و جزئیات متعلق عام خدا قرار نخواهد گرفت، این عقیده نیز کفر است و مخالف آیه کریمه می‌باشد: «ولا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لافی الارض». [سوره سبأ آیه ۳].  
 ۳- آنان گویند: عالم ازلی و ابدی است (۲۱).

این بود اجمالی از ضربات دردآوری که غزالی به فلسفه وارد ساخت و اثرات ناشی از این حملات آن شد که فروغ تابناک فلسفه خاموش گردید و اندیشه فاسفی در عالم اسلام رو بضعف نهاد.



درست صدسال از تألیف کتاب تهافت الفلاسفه غزالی گذشته بود که قاضی قرطبه و فیلسوف مشهور اندلس یعنی ابن رشد (م ۵۹۵ هـ) بر خود لازم دانست که از فلسفه دفاع کند و کتابی بنام «تهافت التهافت» نگاشت و غزالی و آراء او را رد نماید و ارزش از دست رفته فکر فلسفی اسلامی را بازگرداند و جان تازه‌ای باو بدهد و از پیشگاه فلاسفه عذرخواهد و آنها را از نسبت‌های کفر و زندقه و بدعت‌گذاری که غزالی بایشان داده بود تبرئه سازد.

ابن رشد در آغاز کتابش بطور صریح، منظور و هدف خویش را از تألیف کتاب تهافت التهافت بیان کرده و چنین میگوید: «هدف از تألیف این کتاب آنست که ثابت کنم آنچه ابی‌حامد غزالی در کتاب تهافت گفته و برای اثبات آنها دلیل اقامه کرده، کلیه ادله‌اش جنبه اقماعی دارد و برهانی نیست» (۲۲). ابن رشد اعتراضات غزالی را به تفصیل پاسخ داده و گوید: کلیه ماخذ و مراجعی که در اختیار غزالی بوده از چهار قسم بیرون نیست؛ دسته‌ای از آنها مستند به ارسطو است، وعده‌ای از آنها مراجعی بوده که ابن سینا و فلاسفه مشاء عرب آنها را ترجمه کرده بودند، سوم ماخذی است که افتراءات به فلاسفه در آنها زیاد است و چیزهایی به آنان نسبت داده‌اند که خود هیچگونه اطلاعی از آنها ندارند و دامنشان ازین آلودگیها پاک است، چهارم منابعی است که غزالی نتوانسته از آنها مقاصد فلاسفه را بخوبی بفهمد، لذا بنظرش متناقض آمده (۲۳).

با آنهمه تلاشهایی که ابن رشد در راه اعاده مجد و عظمت فلسفه بکار برده، معذالك آنچنان که باید مؤثر واقع نشده، شاید علتش این باشد که اولاً غزالی دارای موقعیت اجتماعی خاصی بوده و وجه عمومی داشته، بعلاوه که احاطه کاملی بعلم دینی و حیات دینی اسلامی داشته و عظمت روحی و وسعت احاطه و اطلاعات اسلامی وی را میتوان از کتاب بزرگش احیاء العلوم دریافت (۲۴).

معلومست کسیکه موقعیت اجتماعی و وسعت اطلاعات دینی او این چنین عمیق باشد قطعاً تأثیر تعایماتش عمیقتر و نافذتر و قویتر خواهد بود از ابن رشدی که تبعید شده و بیخانمان گردیده و ابتلاءات فراوانی پیدا کرده و نسبت به دین

و عقائدش حرفهائی میزدند و منشوری از طرف فقهاء بر علیه او صادر شده و در آن اعلامیه فلسفه‌ای را که او رواج داده تحریم گردیده و بالأخره عوام الناس او را کافر دانسته و ویرا لعنت میگردند (۲۵).

ثانیاً ابن رشد خود را استاد کامل در فلسفه ارسطو میدانند و بطورشگفت‌آور و بامهارت خاصی ادله ارسطویی را توجیه میکند و سخت تحت تأثیر او قرار گرفته (۲۶). لکن غزالی در کتاب تهافت، مستقلاً و آزاد بحث کرده و تحت تأثیر شخص خاصی قرار نگرفته، لذا اثر تخریبی او بیشتر و مؤثر تر است از ابن رشد، زیرا ابن رشد هر دلیلی که بر تبرئه فلاسفه اقامه میکند باز ناظر بپراهمین ارسطویی است، و از خود ابتکار و استقلال بیخبر نداده (۲۷)، در هر حال غیر از کتاب تهافت نوشته‌های دیگری بر رد فلسفه و فلاسفه نگاشته شده، از جمله ابن تیمیه حرانی (۷۲۸هـ) و شاگردش ابن قیم جوزی (۷۵۵هـ) بمنطق ارسطویی اعتراض و حمله نمودند و همچون غزالی و رازی کتابی در این خصوص نوشتند، مانند کتاب الرد علی العقائد الفلاسفة و کتاب نصیحة اهل ایمان فی الرد علی منطق الیونان و کتاب نقض المنطق (۲۸) تا آنجا که صریحاً فاسفه تحریم شد و فتوای فقیه مشهور ابن صلاح شهرزوری (۲۹) و حملات کبری زاده متوفای سال ۹۶۲ هجری (۳۰) بهترین شاهد این مدعی است.

شاید همین حملات موجب گردید که فلسفه ارسطویی سیطره خود را از دست بدهد و حکمت افلاطونی جایگزین آن گردد و زمینه برای ظهور شهاب‌الدین سهروردی (مقتول سال ۵۸۷ هـ) آماده گردد.

از قرن یازدهم هجری بعد با ظهور میر داماد (م. ۱۰۴۰ هـ) و میر فندرسکی (م. ۱۰۵۰ هـ) و نظائر اینها تلاشهایی در خصوص تجدید حیات فلسفی در اسلام شد و بالأخره با طلوع ملاصدرا (م. ۱۰۵۰ هـ) و روی کار آمدن فلاسفه متعالیه، اندیشه فلسفی با حیات تازه‌ای به میدان قدم نهاد، و شاگردان دانش دوست آخوند و پیروان مکتب ملاصدرا بترویج افکار فلسفی استاد بزرگوار خود همت گماشتند و اصفهان پایگاه مهمی برای نشر فلسفه بود و حکمای بنامی بتدریس فلسفه

اشتغال داشتند و پس از آن طهران و قم و خراسان تا امروز عهده‌دار این رسالت بزرگ گردیده .

این بود اجمالی از سیر تاریخی نهضت فلسفی در اسلام .

### منابع و مأخذ

- ۱- مقالات الإسلامیین و اختلاف المصالحین؛ تألیف ابی الحسن علی بن اسماعیل اشعری متوفای ۳۳۰ هـ، مقدمه محمد محی‌الدین عبدالحمید، مصر مکتبه النهضة، ۱۳۶۹ هـ .
- ۲- ملل و نحل، محمد شهرستانی ترجمه افضل‌الدین ترکه اصفهانی، ۱۳۳۵ هـ چاپ دوم، ص ۶۲ .  
الفرق بین الفرق، ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، ترجمه محمدجواد مشکور، تبریز ۱۳۳۳ ش. ص ۱۵۳ .  
التبصیر فی الدین، ابی‌المظفر اسفراینی، تصحیح کوثری و خضیری، مصر ۱۳۷۴ هـ ص ۹۶ .
- الفصل فی المال و الأهواء و النحل؛ امام ابی‌محمد بن حزم اندلسی ظاهری، افست مکتبه‌المثنی بغداد و مصر ج ۳، ص ۲۲ .
- ۳- الفرق بین الفرق، ص ۱۵۳ .
- ۴- التریع و التدویر، جاحظ، معهدالفرنسی بدمشقی، ۱۹۵۵م، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ .
- ۵- همان مدرک، ص ۹۹ .
- ۶- ملل و نحل، شهرستانی، درهامش الفصل فی المال و الأهواء، ج ۱، ص ۱۰۰ .
- ۷- الجاحظ و مجتمع عصره، جمیل جبر، مکتبه‌الکاتولیکه، بیروت، ۱۹۵۸، ص ۴۲ .
- ۸- الحیوان، ج ۴، جاحظ تحقیق عبدالسلام محمدهارون، مصر، مصطفی بابی الحلبی، ۱۳۵۹ هـ ق ج ۴، ص ۲۸۹ .

- ٩- التربيعة والتدوير، جاحظ، ص ١٠٢ .
- ١٠- الشيخ محمد عبده بين الفلاسفة والكلاميين ج ١، تحقيق سليمان دنيا، مصر ، عيسى بابى الحلبي، ١٣٧٧ هـ ، ص ١٥ .
- ١١- همان مدرک ج ١، ص ١٦ ببعء .
- ١٢- خصائص التصور الإسلامي، سيد قطب، طبع دوم، ١٩٦٥ م، مصر، ص ١٢ .
- ١٣- مذهب الذره عند المسلمين وعلاقته بمذاهب اليونان والهنود، دكتوراس پنیس، ترجمه محمد عبدالهادی ابوریده، مصر، ١٣٦٥ هـ، ص ١٦ .
- ١٤- قصة الصراع بين الدين والفلسفه، دکتر توفیق، مصر ، ص ١١٤ .
- ١٥- الغزالی، تیسیر شیخ الأرض (اعلام الفكر العربي شماره ٦) دارالشرق الجديد ، بیروت، ١٩٦٠ م. ص ٩٠-١١٨ و ٣١٦ ببعء .
- ١٦- المنقذ من الضلال، غزالی، تحقيق دکتر جميل صلیبا و دکتر کامل عیاد، طبع ششم، دمشق، ١٣٧٩ هـ ، ص ٧١ .
- ١٧- الغزالی ج ١، یوحنا قمیر (فلاسفة العرب شماره ٤) دارالمشرق بیروت، ص ٥٠ .
- ١٨- مقاصد الفلاسفه، غزالی، تحقيق سليمان دنيا، دارالمعارف مصر، ١٩٦١ م، ص ٣١ .
- ١٩- همان مأخذ، مقدمه سليمان دنيا، ص ١١ .
- ٢٠- تهافت الفلاسفه، غزالی، تحقيق سليمان دنيا، دارالمعارف مصر (ذخائر عرب شماره ١٥)، ص ٦٠ .
- ٢١- همان مأخذ ص ٧٢ ببعء .
- ٢٢- غزالی نامه، استاد جلال الدين همائی، طبع دوم، ١٣٤٢ ش ، تحت عنوان غزالی و ابن رشد، ص ٤١٣ .
- ٢٣- تهافت التهافت، ج ١، ابن رشد، تحقيق دکتر سليمان دنيا، طبع اول، ١٩٦٤ م ، دارالمعارف، ص ٥٥ .
- ٢٤- غزالی نامه، استاد جلال الدين همائی، ص ١٦١ ببعء .
- ٢٥- ابن رشد و الرشديه؛ ارنست رینان، ترجمه عادل زعیترا، قاهره ، ١٩٥٧ م ، ص ٣٠١ ببعء .

- ٢٦- همان مدرک، ص ٧٠.
- ٢٧- تمهيد لتاريخ الفلسفة الإسلامية؛ مصطفى عبدالرزاق، طبع دوم، قاهره ١٣٧٩ هـ  
ص ٢٤ و ٤١.
- ٢٨- همان مدرک و اغاثة اللفهان من مصاديد الشيطان، حافظ ابى عبدالله محمد بن ابى بکر  
مشهور به ابن قيم جوزى ج ٢، ١٣٨١ هـ، ص ٢٦٠ ببعده.
- ٢٩- فتاوى ابن صلاح، شهرزورى، مصر، ص ٤٤ و ٣٥.
- ٣٠- مفتاح السعادة ومصباح السيادة فى موضوعات العلوم ج ٢، احمد بن مصطفى  
مشهور به «طاش كبرى زاده» دارالکتب الحديثه، ص ١٥٠ ببعده.